

مولانا و ملاحادی سبزواری در اندیشه و ادبیات^۱

دکتر سیدمحمد علوی مقدم

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد جیرفت

چکیده

مولانا از آن دسته از شاعران فارسی‌زبان است که در اشعار خود از قرآن مجید و احادیث اسلامی بهره گرفته‌اند و بنابراین، اشعارشان پرمایه‌تر و جاودانه‌تر از اشعار دیگران است. در اهمیت مثنوی معنوی - سروده مولانا - همین قدر کافی است که گفته شود در ادب فارسی هرگاه به‌طور اطلاق از مثنوی سخن به میان می‌آید، منظور شنش دفتر اشعار اوست که در قالب مثنوی سروده شده است. مقاله حاضر، نگاهی است به اندیشه این شاعر گرانقدر و دیدگاه او درباره علم و اخلاق و دنیا و مسائلی مانند آن، و نیز معرفی شارح مثنوی، حاج ملاحادی اسرار سبزواری و آثار او. همچنین پیوند او با مولانا، به‌همراه زندگی‌نامه اجمالی و اهمیت وی در تاریخ فلسفه ایران و اینکه چرا فلسفه او باید تحلیل شود، و بالآخره مفاهیم او درباره زهد و عبادت و نماز و مسائل اعتقادی و عبادی و اخلاقی دیگر. کلیدواژه‌ها: مثنوی، کمال، فضایل اخلاقی، تهذیب نفس، عرفان، تمثیل، علم باعمل، زهد، تقوا، جهاد اکبر.

در آغاز از بانیان و دست‌اندرکاران این مجلس علمی سپاسگزار است و باید گفت اصولاً بزرگداشت یک بزرگ کاری است بس سودمند؛ زیرا با تجلیل از یک شاعر عارف و بزرگ‌مردی چون مولانا جلال‌الدین مولوی و اهمیت‌دادن بدو، دست کم شماره

۱. برخی از مطالب این مقاله در همایش «مولانا و حکیم سبزواری» در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۸۶ در دانشگاه تربیت معلم سبزواری قرائت شد.

دانشمندان در جامعه افزون می‌شود و در نتیجه جامعه به سوی ترقی گام برمی‌دارد و دانش‌پروری رونق می‌گیرد.

موضوع سخن من بنده به صورت پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه چرا مولوی این همه اهمیت دارد و چرا در محافل علمی جهانی برای او بزرگداشت تشکیل می‌شود. در پاسخ باید گفت اهمیت مولوی در درجه نخست در تعلیمات اخلاقی اوست که به صورت شعر در مثنوی^(۱) او بیان شده است. وجود سجایای اخلاقی و ملکات فاضله، در تأمین سعادت بشر، بسیار اهمیت دارد و اگر اخلاقیات در جامعه‌ای وجود نداشته باشد، زندگی در آن جامعه همچون جهنمی خواهد بود.

بشر آن زمان می‌تواند خوشبخت و سعادت‌مند باشد که علاوه بر برخورداری از سرمایه‌های مادی، به همان اندازه به معارف و معنویات که مایه کمال روح انسانی است، توجه کند. از اخلاقیات و معنویات بهره‌برد و خود را به صفات عالی انسانی متجلی سازد، درستکار باشد، انصاف و دادگری را رعایت کند، و پرهیزکاری را شعار خود سازد. مردمی که در علم و صنعت پیشرفت کرده‌اند ولی از لحاظ اخلاقی، ترقی نکرده‌اند، سعادت‌مند و پیشرفته نیستند.

قرآن کسانی را پیشرفته می‌داند که هم در راه علم و هم از لحاظ اخلاقی و ایمان پیشرفت کرده باشند:

... يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ... (۲)

... خدا درجات انسان‌هایی را بالا می‌برد که هم از ایمان و اخلاقی برخوردار باشند و هم از لحاظ علمی پیشرفت کرده باشند.

در این آیه، خدا ایمان را بر علم مقدم ذکر کرده است.

آن کس خوشبخت و سعادت‌مند است که روح و روان خود را از پلیدی‌ها پاک کند و خویش را از ناپاکی‌ها برهاند؛ و آن کس که خود را به آلودگی‌ها آلوده کند و به ناپاکی‌ها بگراید، بدبخت است: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. (شمس/ ۹-۱۰)

مثنوی مولانا، اثری است معنوی - اخلاقی که با تعلیمات اخلاقی خود، انسان‌ها را به

مدارج عالی رهنمون می‌شود.

هدف مولانا، رساندن آدم به کمال است؛ و او درحقیقت خواسته است اندیشه‌های اخلاقی را به انسان‌ها تعلیم دهد و آنان را به سعادت برساند؛ سالکان را از هواهای نفسانی برهاند و از دنیا و ظواهر فریبندۀ آن برحذر دارد، چرا که عقیده دارد بدون غلبه بر نفس اماره و پذیرش مکارم اخلاقی، رسیدن به سرمنزل قُرب الهی امکان‌پذیر نیست.

مولانا فضایل اخلاقی را از ارکان اساسی سعادت بشر و مایهٔ تعالی و پیشرفت او می‌داند. شعر آن دسته از شاعران زبان فارسی که از قرآن مجید و احادیث اسلامی بهره جسته‌اند، پرمایه‌تر و غنی‌تر و جاودانه‌تر است.

از نظر مولانا، علمی خوب است که انسان را به انسانیت رهبری کند و انسان را انسان‌تر سازد و نتیجه‌ای انسانی برای انسان‌ها داشته باشد و به قول خودش تأثیر کند و باعث شود انسان‌ها بر نفسانیات غلبه کنند؛ و آنان را به راستی و درستی رهبری کند.

علمی سودمند است که هدفش خدمت به انسانیت باشد. تحول و پیشرفت باید ناظر به فکر و روح جامعه باشد. اگر فکر و روح دگرگون نشود و تحول نپذیرد، پسرفت است و سیر قهقراایی.

از علم فقط هدف مادی داشتن و آن را در راه ناپودی انسان‌ها به‌کاربردن، درست نیست. علمی که جامعه از آن سود ببرد، مفید است و می‌تواند مصداق دعای پیامبر اکرم (ص) باشد که فرمود:

اللّٰهُمَّ اِنْفَعْنِي بِمَا عَلَّمْتَنِي وَ عَلَّمْتَنِي مَا يَنْفَعُنِي وَ زِدْنِي عِلْمًا.

خدایا! با آنچه که به من آموختی، مرا سود برسان! و به من چیزی بیاموز که مرا سودمند باشد.

علم‌های اهل دل حمالشان علم‌های اهل تن احمالشان

علم چون بر دل زند، یاری شود علم چون بر تن زند، باری شود

(مشوی مولوی^{*}، دفتر یکم، بیت‌های ۳۴۴۰ و ۳۴۴۱)

مولانا در ابیات بعد می‌گوید:

* تصحیح دکتر استعلامی.

علم، کان نبود ز هو بی واسطه

آن نباید همچو رنگِ ماسیحه

هین! بکش بهر قوی آن بارِ علم

تا ببینی در برون آنبارِ علم

(دفتر یکم، بیت‌های ۳۲۶۳ و ۳۲۶۵)

هدف اصلی مولانا، تعلیم برای رسیدن به کمال است. پند و اندرز مولانا برای این است که انسان‌ها کسب فضایل اخلاقی و ترک رذایل کنند تا به سعادت برسند. او در جای جای مثنوی، اهمیت علم را بیان کرده است:

خاتمِ مُلکِ سلیمان است علم جمله عالم صورت و جان است علم

(دفتر یکم، بیت ۱۰۳۲)

ولی جالب‌تر این است که اعتقاد دارد علوم و فنون نباید در اختیار بدگوهران قرار گیرد:

زیرا در این صورت، گویی تیغ و شمشیر را به دست راهزنان داده‌ایم:

بدگهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن

تیغ دادن در کفِ رنگی مست به که آید علم را نادان به دست

علم و مال و منصب و جاه و قرآن فتنه آرد در کف بدگوهران

(دفتر ۲، بیت‌های ۱۴۳۹-۱۴۳۷)

مولانا به مبارزه با نفس بسیار اعتقاد دارد و می‌گوید باید جلوی هرزه‌گری‌های نفس اماره را گرفت و آن را در تنگنا قرار داد و حتی در برخی از اشعارش، شیطان را همانند نفس اماره می‌داند:

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل کایشان یک بُدند بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند

(دفتر ۲، بیت‌های ۲۰۵۳ و ۲۰۵۲)

آزادی – به‌ویژه آزادی و رهایی از قیود نفسانی و ظواهر دنیایی – مقام والایی نزد

مولانا دارد:

بند بگسل، باش آزاد ای پسر! چند باشی بند سیم و بند زر؟

(دفتر ۱، بیت ۱۹)

کشتنِ نفس، اساس اخلاقیات و پایهٔ عرفان است؛ و برای ورود در راه سیر و سلوک باید ابتدا نفس را دربند کرد و ازین برد:

نفس از درهاست او کی مرده است؟ از غم و بی‌آلتی افسرده است

(دفتر ۳، بیت ۱۰۵۳)

به نظر مولانا، تهذیب نفس از بهترین صفات اخلاقی است. در قرآن (آیهٔ ۱۴ سورهٔ اعلی و نیز آیه‌های ۹ و ۱۰ سورهٔ شمس) به تهذیب نفس سوگند یاد شده است:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. (شمس / ۹-۱۰)

مولانا انسان‌ها را از دنیا و ظواهر آن برحذر می‌دارد ولی استفادهٔ صحیح از نعمت‌های دنیا در حد مطلوب را درست می‌داند و با تمثیلی می‌گوید: آب در زیر کشتی برای کشتی پناه است و در داخل کشتی باعث نابودی کشتی و سر نشینان خواهد بود:

آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پُشتی است

مثنوی مولانا، دریای ژرف و پهناور فضیلت‌های اخلاقی است. مولانا شخص بالادب را دارای تمامی مکارم و فضایل اخلاقی می‌داند و ادب را به درجه‌ای از اهمیت می‌رساند که از خدا درخواست ادب می‌کند و بر آن است که بی‌ادب، جهانی را دچار فتنه و آشوب می‌کند:

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

(دفتر ۱، بیت‌های ۷۸-۷۹)

مثنوی مولانا، اثری تعلیمی است که خواننده را به کسب فضایل اخلاقی تشویق می‌کند و از ردایل اخلاقی باز می‌دارد و بر آن است که ناپسندهای اخلاقی، انسان را از رسیدن به کمال مطلوب باز می‌دارد.

مولانا تکبر را نکوهش می‌کند و آن را از ردایل اخلاقی و آفت و باعث گمراهی افراد می‌داند و معتقد است که دلیل گمراهی ابلیس ملعون نیز تکبر بوده است:

زلت آدم ز اشکم بود و باه و آن ابلیس از تکبر بود و جاه

(دفتر ۵، بیت ۵۲۱)

مولانا حسد را ناپسند می‌شمرد و آن را نکوهش می‌کند؛ همچنان که طمع را یکی از رذایل می‌داند.

مولانا ناپسندهای اخلاقی را به‌طور کلی نکوهش می‌کند و معتقد است عرفان اسلامی و اخلاقیات دو مقوله جدا از هم نیستند و سالک تا به اخلاق الله متخلق نشود و خود را مذهب نسازد، عارف نخواهد شد و عارف راستین از رذیلت‌های اخلاقی به‌دور است؛ چرا که عرفان، راه خدا و ملک اولیا است. عرفان، زدودن محبت ماسوی‌الله از قلب و معتقد شدن به قید بندگی حق است. در واقع، عرفان، صیغه الهی بر خود زدن است:

صِيغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِيغَةً... (بقره/۱۳۸)

عارف از ماسوی‌الله منقطع می‌شود و جز خدا به چیزی نمی‌نگرد و به چیزی تکیه نمی‌کند و امر و نهی کسی جز خدا را نمی‌پذیرد. عارف عقیده دارد که یاد خدا، دل را جلا می‌دهد و به آن صفا می‌بخشد و آن را آماده تجلیات نور الهی می‌سازد:

... وَ تَذَكَّرُ اللَّهُ أَكْثَرَ... (عنکبوت/۲۵)

عارفان اسلامی بر آن‌اند که اگر آدمی بتواند بر نفس خود - که مظهر خودخواهی و خوی‌های ناپسند است - فایق آید گام اصلی را در راه حق و کسب سعادت معنوی برمی‌دارد و این همان چیزی است که در قرآن مجید نیز آمده است. در قرآن کریم هم تهذیب نفس بسیار مهم و در آیاتی از مهم‌ترین اهداف انبیا شمرده شده؛ چرا که منشا و مبدای همه بدبختی‌ها که در طول تاریخ گریبانگیر بشر بوده، طغیان نفس و سرکشی‌های هواهای نفسانی و آلوده‌بودن نفس به رذایل بوده است. قرآن مجید دستور داده است:

... وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ... (ص/۲۶)

مولانا بر آن است که کسانی که خود را از تعلقات دنیایی به‌دور داشته و به دنیا بی‌توجه بوده و دست نیاز از آستین بیرون نیاورده‌اند، چون سروی آزاد سرافراز زیسته و بار منت کس را به‌دوش نکشیده و هیچ خوف و هراسی به دل نداده‌اند. یکی از موضوعاتی که در بلاغت جایگاه خاصی دارد، تمثیل است. تمثیل بهترین

وسیله‌ای است که عقل با آن، معانی غیرمحسوس را برای افراد کندذهن محسوس می‌سازد و از روی حقایق عقلی پرده برمی‌دارد و هر ناشناخته‌ای را شناخته می‌گرداند؛ زیرا گاه هست که توده‌ای از مردم، براهین عقلی را نمی‌توانند به‌سادگی درک کنند و از راه تمثیل حقایق را بهتر می‌فهمند.

بی‌جهت نیست که برای تفهیم امر معنوی و فهماندن امر غیرمحسوس، مثالی محسوس می‌آورند تا مطلب به‌خوبی استنباط شود و کاملاً مرکوز ذهن بماند.

علمای بلاغت می‌گویند: تمثیل، منتها درجه بلاغت است؛ زیرا در تمثیل، ایجاز لفظ هست و گوینده با تمثیل بهتر می‌تواند به نتیجه برسد و هم از این رو است که شاعران در اشعار خود انواع تمثیلات و تشبیهات را به کار برده‌اند.

در قرآن مجید هم تمثیلات فراوانی وجود دارد تا اذهان بهتر به مسائل توجه کنند. در این باره، در قرآن آمده است:

وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَشْرِحُهَا لِلنَّاسِ... (عنکبوت / ۲۳)

قرآن با تمثیلات گوناگون، مقاصد و مفاهیم را بهتر در اذهان رسوخ می‌دهد:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ لَا يَمْيِلُهَا كَتِفًا الْيَمَانِ يُحْمِلُهَا شِمَالًا... (جمعه / ۵)

مثل آنان که به تورات مکلف شدند ولی حق آن را ادا نکردند، همچون درازگوشی

است که کتاب‌هایی را حمل می‌کنند...

درحقیقت قرآن خواسته است بگوید: همان‌طور که درازگوش از کتاب جز سنگینی چیزی احساس نمی‌کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب، عالمان بی‌عمل هم که سنگینی مسئولیت علم را بردوش دارند، بی‌آنکه از برکات علم بهره‌گیرند و به علم خود عمل کنند، چنین‌اند.

افرادی که با الفاظ قرآن سروکار دارند ولی از محتوا و برنامه‌های عملی قرآن بی‌خبرند نیز مصداق همین آیه هستند.

سعدی مفهوم این آیه را در شعر گنجانده و گفته است:

چارپایی بر او کتابی چند

نه محقق بود نه دانشمند

درواقع گفته است: آن چهارپا، کتاب را که حاوی علوم و فنون و نتیجهٔ زحمات دانشمندان است، بر پشت می‌برد و چیزی از آن در نمی‌یابد جز رنج و تعب فراوانی که در کشیدن بار بدان چهارپا می‌رسد. یعنی اگر بر پشت او خشت و سنگ و آجر باشد و یا آن ذخایر علمی، برای او چندان تفاوتی ندارد و یکسان است.

در تمثیل باید میان ممثل [=مشبهه] و ممثل له [=مشبه] در بیشتر امور جزئی متعلق، تطابق کلی باشد و هرچه تطابق زیادتر باشد، تشبیه تمثیل، راسخ‌تر خواهد بود. مثلاً در شعر زیر:

بیدهٔ اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شبنم
در این بیت، ممثل له [مشبه]، «بیدهٔ اهل طمع» است؛ نه مجرد آن بلکه بیدهٔ اهل طمع از آن جهت که به نعمت دنیا پر نمی‌شود همچنین، مشبهه به [=ممثل]، چاه است، از آن جهت که به شبنم پر نمی‌شود.

بنابراین، در این بیت، میان ممثل و ممثل له، هر دو تطابق، متحقق است. توجه مطلب این است که انسان‌های طمعکار، اندک اندک مال گرد می‌آورند و آتش حرص ایشان نمی‌میرد و ازمیان نمی‌رود و این حالت کاملاً مشابه چاهی است که کسی بخواهد آن را قطره قطره از شبنم، پرآب کند؛ که البته این امر، عادتاً امکان ندارد. در شعر زیر:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال نه صبر در دل عاشق نه آب در غریب
در مصراع اول یک مشبه و در مصراع دوم دو مشبهه وجود دارد: مال در کف آزادگان قرار نمی‌گیرد چنان که صبر در دل عاشق و آب در غریب؛ و چون ادات تشبیه وجود ندارد، یعنی شاعر نگفته است «چو صبر در دل عاشق چو آب در غریب»، بیت بلاغت بیشتری دارد، افزون بر اینکه شاعر سه چیز (مال، صبر و آب) را به وصف «عدم قرار» متصف کرده است. بسیاری از شاعران، با توسل به تمثیلات گوناگون، مقاصد و مفاهیم درونی خود را به طرز پسندیده و جالبی بازگفته‌اند. از جمله در اشعار سنایی و عطار و مولوی، مطالب بیشتر در قالب تمثیل بیان شده است.

مثنوی مولوی، از جهت به کارگیری تمثیل، بسیار غنی است. مولانا بسیاری از داستان‌ها و تمثیلات و حکایات را که در آثار دیگران هم بوده، با سلیقه خاصی پرورانده و به آنها شاخ و برگ داده و بلاغت را به حد اعلا رسانیده است.^(۳)

مولانا برای تفهیم امر معنوی و غیرمحسوس، از امر محسوس استفاده کرده و در حقیقت، برای بیان نکته‌های اخلاقی و اجتماعی از داستان بهره جسته است تا موضوع برای همگان قابل درک و فهم باشد و نتیجه بهتر به دست آید.

در مثنوی مولانا، گاه قصه در نهایت ایجاز گفته شده و به گونه تمثیل درآمده است به طوری که گاه داستان در یک بیت تمام می‌شود؛ مانند:

مرغکی اندر شکار کرم بود گر به فرصت یافت او را در ربود

(مثنوی نیکلسن، دفتر پنجم، ص ۸۵۶، ب ۷۱۹)

در داستان تمثیلی آن مرغ که قصد صید ملخ کرده و به صید ملخ مشغول بود و باز گرسنه، غافلی که از قفای او قصد صید او را داشت.

مولانا تمثیل زیر را در مقام فنای فی‌الله و وصال حق آورده و گفته است کسی می‌تواند در این راه معنوی گام گذارد و این راه پرخطر را طی کند و به حرم قدس خدایی راه یابد که از تمامی صفات حیوانی همچون عجب، تکبر، حرص، حسد، خودپسندی و دیگر اخلاق زشت شیطانی، دوری کند و از دوستی ماسوی‌الله دل برکند و همواره در تحصیل صفات انسانیت و کسب معرفت و شناخت حقیقت بکوشد و از لذات جسمانی قطع علاقه کند:

آن چنان که کاروان درمی‌رسید در دهی آمد دری را باز دید
آن یکی گفت اندرین بردالمجوز تا بیندازیم اینجا چند روز
بانگ آمد نه بینداز از برون وانگهانی اندر آ، تو اندرون
هم برون افکن هرآنچه افکندنی است درتیا با آن که این مجلس سنی است

(دفتر ششم، ص ۱۱۳، ب ۱۱۳۴)

مولانا، در تمثیل زیر، از کسانی که تن پروری کرده‌اند و از اصل و حقیقت آدمی بی‌خبرند، سخن به میان آورده و مثل آنان را چون موش و ماری دانسته است که اگر همه

جهان آفرینش همچون باغی از انواع میوه‌ها و نعمت‌های گوناگون باشد، جز اندکی از خار و خاشاک بهره‌ای ندارند و یا مانند کرمی که در میان چوب، به اندک بهره‌ای که از چوب دارد، قناعت می‌کند و از جهان پهناور که سرشار از نعم فراوان است، بی‌خبر است:

گر جهان باغی پر از نعمت شود	قسم موش و مار هم خاکی شود
در میان چوب گوید کرم چوب	مر کرا باشد چنین حلوای خوب
کرم سرکین در میان آن حدث	در جهان نقلی نداند جز خبث

(دفتر پنجم، ص ۸۳۴، ب ۳۰۱)

مولانا در جای دیگر، به تقلید کورکورانه سخت حمله می‌کند و معتقد است که تقلید کورکورانه، مفاسد متعدد پدید می‌آورد و زیان‌های ناشی از آن، قابل جبران نیست، حتی اگر این تقلید در راه علم باشد. او تنها تقلید در علمی را مفید می‌داند که از انوار ملکوتی و وحی خداوندی سرچشمه گرفته باشد:

علم چون بر دل زند، یاری شود	علم چون بر تن زند، یاری شود
هین مکن بهر هوی این بار علم	تا شوی راکب تو بر رهوار علم

(مثنوی کلاله خاور، ص ۶۸)

مولانا معتقد است که در تقلید کورکورانه، مفاسد فراوان وجود دارد و در این باره داستان‌های فراوانی به‌عنوان مثال آورده و حتی برای تأیید نظریه خود گفته است:

از محقق تا مقلد فرق‌هاست

کاین چو داوود است و آن دیگر صداست

منبع گفتار این، سوری بود

وان مقلد کهنه‌آموزی بود

(دفتر دوم، ص ۲۲۵، ب ۴۹۶)

مولانا در آغاز مثنوی گفته است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	از جدایی‌ها شکایت می‌کند
-----------------------------	--------------------------

«نی» در این بیت تمثیلی از روح ولی یا انسان کامل است که به علت دوری از نیستان

[= عالم روحانی که در ازل در آن می‌زیسته] نالان شده است و این اشتیاق بازگشت به موطن اصلی خویش را در دیگران بیدار می‌کند.

شعر معروف

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک‌روزه‌ای!
که معنایش عبارت است از اینکه هر یک از ما می‌تواند مقدار اندکی از آب دریا را در خود جا دهد، تمثیلی است برای حوصله‌نداشتن و بی‌طاقت‌بودن و عدم قابلیت مردم بلهوس، برای ظرفیت دریای اسرار توحید الهی؛ و با توجه به شعر بعدی:

کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پردر نشد
اشارتی است به قناعت و ترک حرص. مولانا می‌گوید اگر تمامی سیم و زر دنیا را به حریصان بدهند، باز هم کوزه حرص آنان پر نمی‌شود؛ و تنها راه چاره، قناعت است و اکتفا به قدر ضرورت. آنگاه در مصراع «تا صدف قانع نشد پردر نشد»، اهمیت و ارزش قناعت را می‌فهماند؛ و در واقع می‌گوید «جوف انسان قانع، مملو از جواهر کنوز اسرار خواهد شد».

مولانا در شعر

کس به زیر دم خر خاری نهد خر نداند دفع آن، برمی‌جهد
تمثیلی به کار برده، برای شخص نادانی که خار هواها در بن قلب او محکم شده و خوب جا گرفته است و او نمی‌تواند با سوزن توبه و عمل آن را به‌در آورد.
مولانا گفته است خری که زیر دمش، خاری نهاده باشند و نداند که چگونه خار را از خود دور کند، «عاقلی باید که خاری برکند» (یعنی به خارجین و به پیر راهدان نیاز هست).^(۴)
و اینک، از شارح مثنوی مولوی یعنی حاج ملا هادی اسرار سبزواری و پیوند او با مولانا، بحث می‌کنیم.

از حاج ملا هادی، تجلیل می‌کنیم؛ زیرا او عالمی است عامل و دانشمندی است باتقوا. او در سال ۱۲۱۲ هجری قمری در شهرستان سبزواری به دنیا آمد و پس از هفتاد و هفت سال زندگی پر خیر و برکت، در سال ۱۲۸۹ در همان شهر سبزواری از دنیا رفت. آرامگاهش که در روزگار فوتش، در باغی بیرون دروازه نیشابور، بر سر راه زوار بود، اکنون در وسط شهر

سبزوار قرار گرفته و زیارتگاه صاحب‌الدان است.

او فیلسوفی بزرگ و عارفی وارسته بود که در همهٔ عمر با کمال زهد و تقوا و صدق و صفا، و در نهایت عزت زندگی کرد و به هیچ یک از اغنیا نیازمند نبود و از کسی چیزی توقع نکرد.

او دانشمندی است که کرامات بسیاری به او نسبت داده‌اند؛ ولی باید گفت چه کرامتی بالاتر از تسخیر نفس و تسلط بر هواهای نفسانی؟!

او دانشمندی بود که در ایام تحصیل، به قناعت زندگی می‌کرد؛ ولی نه از آن جهت که بی‌یضاعت بود، بلکه از آن جهت که ذاتاً دانشمندی قانع بود و از تجمل‌پرستی و زندگی پرزرق‌وبرق برکنار!

او دانشمندی بود که در مدت هفت سال اقامتش در اصفهان، به قدری در راه تحصیل علم می‌کوشیده که در شبانه‌روز بیش از چهار ساعت نمی‌خوابیده و بیشتر وقت او، صرف مطالعه و مباحثه با طلاب می‌شده است.

او دانشمندی است که در بازگشت از سفر حج، یک سال به‌طور ناشناس، با داشتن آن مقام علمی و کمالات ذاتی، در اتاق خادم مدرسه زندگی می‌کند و در نظافت مدرسه با خادم مدرسه همکاری می‌کند و بدین وسیله نفس کشی می‌کند و به جهاد اکبر می‌پردازد! او دانشمندی است که در مدت اقامت ۲۷ ساله‌اش در سبزوار، فقط مسیر راه منزل تا مدرسهٔ فصیحیه را - که مدرسی حاجی در آنجا بوده - پیموده و در این مدت در اعلائی معارف و عوارف کوشیده و سرانجام در روز ۲۲ ذی‌حجهٔ ۱۲۸۹ هجری قمری به عالم بقا شتافته است.

حاج ملاحادی، از مفاخر قرون اخیر ایران و زنده‌کنندهٔ فلسفهٔ اشراق است؛ فیلسوفی است فیاض و عالمی است عامل و عارفی است کامل و فرزانه‌ای است فاضل و سالکی است واصل.

او دانشمندی است که آثاری به زبان‌های فارسی و عربی از خود به یادگار گذاشته که همهٔ آنها با استقبال اهل فضل و دانش‌پژوهان همراه بوده است؛ که برخی از آن آثار

عبارت‌اند از:

۱. شرح منظومه حکمت: که آن را غرر‌الفرائد نامیده و خود نیز در مقدمه گفته است:

سمیت هذا غرر‌الفرائد^(۵) أودعتُ فيها عقدَ الحقائق^(۶)

۲. شرح منظومه در منطق: اسم اصلی آن، لآلی‌المتکلمه است؛ سیصد بیت دارد و اشعار آن منظومه را حاجی خود سروده و سپس تمامی سیصد بیت را شرح کرده و آغاز آن، چنین است:

نَحْنُ مَنْ عَلَّمْنَا اللَّيْمَانَ وَ قَارَنَ الْكِتَابَ وَالْمِيرَانَ

در اهمیت دو منظومه حاجی در حکمت و منطق – که متن و شرح از آن خود حاجی و جزء کتب درسی طلاب حوزه است – همین بس که از روزگار تألیف، در حوزه‌های علمی نجف، کربلا، قم، اصفهان، مشهد و دیگر حوزه‌ها تدریس می‌شود.

۳. حاج ملاحادی در رموز طاعات و اشارات عبادات، کتابی نوشته که متن آن شعر است و حاجی خود، آن را همچون شرح منظومه منطق و حکمت شرح کرده است. در این کتاب که نام آن شرح الثیرامی فی اسرار‌الاساسی است، حاجی مطالب فقهی را با ادله فلسفی و عرفانی بیان کرده است.

۴. اسرار‌الحکم که در دو بخش است:

بخش نخست آن در حکمت علمی است و کتابی است در معارف مبدأ و معاد، مشتمل بر مطالب حکمت اشراقیه...

جالب توجه آنکه حاجی در مقدمه این کتاب (ج ۱، ص ۳)، تقوا را برای پیشرفت علم ضروری دانسته و گفته است: «تقوا الله يعلمکم الله».

بخش دوم، در حکمت عملی است، که در آن درباره طهارت و صلوة هم بحث کرده و سر نماز را هم بیان کرده و نماز را معراج مؤمن به حساب آورده و بر آن است که باید از روی شوق و نشاط به نماز ایستاد؛ زیرا نماز، ذکر اوست و حضور به محضر اوست.

۵. اسرار‌العبادة: یکی دیگر از کتب فارسی حاجی است و چون معظم‌له، معالی دقیق فلسفی را در این کتاب و کتاب اسرار‌الحکم آورده، فهم این دو کتاب برای همگان دشوار است.

۶. حاشیه بر شواهد الزبویة فی المناهج السنوکیة ملاحظه: که در آن، مشکلات و معضلات شواهد الزبویة را روشن کرده است.

۷. حواشی بر اسفار ملاحظه: مفاتیح الغیب ملاحظه: و مبدأ و معاد ملاحظه: از جمله تألیفات دیگر حاج ملاحادی است.

۸. حاشیه بر کتاب شوارق ملا عبدالرزاق لاهیجی، در حکمت، نیز از نوشته‌های حاجی است.

۹. حاج ملاحادی، رساله‌ای در مبدأ و معاد نوشته است.

۱۰. شرح دعای جوشن کبیر: که بنا به نوشته استادم، روانشاد حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ ولی الله اسراری [کتاب شرح حال حاج ملاحادی، ص ۴۱]، از بهترین مؤلفات حاج ملاحادی است؛ زیرا در این کتاب، حاجی رموز کلمات فلاسفه و عرفا را توضیح داده است. نام دیگر این کتاب، شرح اسماء الحسنی است.

۱۱. شرح دعای صیاح حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام.

۱۲. حاشیه بر کتاب بهجة المرضیة [= سیوطی در علم نحو].

۱۳. در محسنات بدیعی، کتاب راح قراح را نوشته است.

۱۴. حاج ملاحادی، بر ابیات مشکل هر دفتر از شش دفتر مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد مولوی، شرحی نوشته است؛ و این نشان می‌دهد که حاجی، علاقه خاصی به مولانا داشته و این کتاب را زیاد مطالعه می‌کرده است. از این شرح به خوبی فهمیده می‌شود که این عارف بزرگ و فیلسوف سترگ، اطلاعات فراوانی بر اقوال عرفا داشته و چون حاجی، ذوق شعری هم داشته، علاوه بر استشهاد به آیات قرآنی و احادیث اسلامی، گهگاه به اشعار عرفانی خود نیز استناد کرده و بدانها استشهاد جسته است.

۱۵. کتاب هدایة الطالبین فی معرفة الانبیاء والاشیة المعصومین، یکی دیگر از کتب

فارسی حاج ملاحادی است که در دو باب است و هر باب چند فصل و هر فصل چند هدایت دارد.

باب اول کتاب در نبوت است و فصلی از آن در نبوت مطلقه. حاجی در این فصل،

ارسال رسل را از راه قاعده لطف بر خدا واجب دانسته است. فصلی را هم به بیان معجزه

نبی اختصاص داده است. او در فصل سوم، نبوت حضرت محمد (ص) را اثبات کرده و برای آن بزرگوار، دو نوع معجزه قائل شده: یکی معجزه باقیه که قرآن است؛ دیگری متخلق بودن آن بزرگوار به صفات خدایی، از آن جهت که هرگز کار قبیحی از او سر نزد و هرگز دروغی از او شنیده نشد و بسیار مهربان بود و «عظیم الشفقه».

باب دوم کتاب هدایة الطالبین، به امامت اختصاص دارد.

علاوه بر کتب و رسالاتی که حاج ملاحادی نوشته و بعضی از آنها چاپ شده و برخی هم تاکنون به چاپ نرسیده است، معاصران این فیلسوفه یک سلسله سؤالاتی از آن بزرگ پرسیده‌اند و ایشان هم پاسخ داده‌اند که این پاسخ‌ها و پرسش‌ها، از جهاتی ارزش فراوان دارد؛ زیرا بیشترین آنها مسائل مشکل دینی و اعتقادی است که قرن‌ها درباره آنها بحث شده است.

درباره شعر و شاعری حاج ملاحادی باید گفت که ایشان ذوقی لطیف و عارفانه داشته و بسیاری از نکات عرفانی و فلسفی را به‌منظم درآورده ولی از لحاظ ادبی، شعر او متوسط است.

حاج ملاحادی، علاوه بر تصنیفات و تألیفات فراوانی که به عربی و فارسی نوشته، دیوان شعری هم دارد که مجموعاً ۱۷۳۴ بیت شعر فارسی دارد.

حاج ملاحادی پس از مسافرت و دانش‌اندوزی در شهرهای مشهد، اصفهان و کرمان، در سال ۱۲۵۲ هجری قمری در شهر سیزوار رحل اقامت افکند و مدت ۳۷ سال در مسقط‌الرأس خود - سیزوار - به تدریس حکمت و منطق پرداخت و با وجود حوزه‌های بزرگ فلسفی در تهران و اصفهان، سیزوار هم از برکت وجود او در سال‌های ۱۲۵۲ تا ۱۲۸۹ هجری قمری مرکز تجمع افاضل شد و طالبان علم و فضیلت از شهرهای دور و نزدیک برای کسب فیض به خدمت حکیم بزرگ می‌رسیدند و دانش فرامی‌گرفتند.

حاج ملاحادی، در تاریخ فلسفه ایران قابل توجه است؛ زیرا:

اولاً، معظم‌له دنباله کار ملاصدرا را گرفته و عقاید او را بیشتر و بهتر توضیح داده و با وجودی که او نیز گهگاه همچون ملاصدرا در پرده سخن گفته، بیانش واضح‌تر و روشن‌تر

از ملاصدرا است.

ثانیاً، حاج‌ملاهادی گهگاه عقاید ابن‌سینا را تشریح کرده و چون حاج‌ملاهادی بزرگ‌ترین متفکر عصر اخیر ایران است، فلسفه او باید تحلیل شود.

ثالثاً، حاج‌ملاهادی، علاوه بر اینکه از حکما و عرفای موفق روزگار خود بوده و آثار علمی مهمی از خود به یادگار گذاشته است که همه آنها مهم و قابل استفاده هستند، و علاوه بر اینکه شاگردان برجسته و ممتازی تربیت کرده، باید گفت که در فیلسوف سبزواری چند صفت عالی و ممتاز هم بوده که در درجه اول تقوای او است. او زهد را در نیت پاک می‌دانسته است نه در خرقه چند چاک، او آنان را که ظاهراً روی به محراب عبادت و نماز دارند و در باطن دل به بخارا و بتان طراز و در میان مردم به تقدس و تعبد مشهورند و در خفا سرگرم کارهای دیگر، سخت نکوهش می‌کند.

از حاج‌ملاهادی تجلیل می‌کنیم، چون عالمی عامل بوده و علاوه بر مراتب عالیة علمی، ملکات فاضله انسانی داشته است.

پی‌نوشت

۱. مثنوی او به قدری مهم است که در ادب فارسی وقتی به‌طور اطلاق مثنوی می‌گویند، به شش دفتر اشعار او که در قالب مثنوی سروده شده است، اطلاق می‌شود؛ زیرا می‌گویند هر مطلق منحصر می‌شود به فرد اکمل.
۲. بخشی از آیه ۱۱ سوره مجادله است. آغاز آیه چنین است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا قَبِلْنَا مِنكُمْ تَفْسِحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْتَحُوا يَفْتَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِنَّا قَبِلْنَا تَشْرُوهَا فَانْشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...
- در این آیه، فعل مضارع (تَرْفَعِ) چون پس از فعل امر واقع شده و در جواب شرط است، مجزوم شده است.
۳. برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به: قصص و تمثیلات مثنوی، استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران.

مولانا و ملاحادی سبزواری در اندیشه و ادبیات ۱۴۷

۴. در باب تمثیل در مثنوی مولانا، رجوع شود به مقاله مفصلی که من بنده نوشته و در صفحات ۹۱۹ تا ۹۴۰ کتاب در قلمرو بلاغت چاپ شده است.

۵. غررالفرائد، گوهرهای نفیس بسیار نیکو. کلمه «غُرر» جمع «أغر» است به معنای «بسیار نیکو» و «فرائد» جمع «فریده» است به معنای «گوهر نفیس».

۶. این کتاب را غررالفرائد نامیدم و در این کتاب، عقاید و افکار گره‌مانندی به‌ودیعت نهادم.